



شبی
تاریک و توفانی بود.
عده‌ای راهزن کنار آتش
نشسته بودند. اولین راهزن که
غذایش را تمام کرد گفت: «بگذارید
برایتان قصه‌ای بگویم. شبی تاریک و
توفانی بود و عده‌ای راهزن کنار آتش
نشسته بودند. اولین راهزن که غذایش
را تمام کرد گفت: «بگذارید برایتان
قصه‌ای بگویم. شبی تاریک
و توفانی بود و...»

خوانش داستان

الگو یا شکل (Pattern) ساختار هندسی یک اثر است؛ هر متنی بنا به اقتضا و تمهید نویسنده می‌تواند دارای شکل‌های گوناگونی باشد: دایره‌ای، خطی، موازی، خط در خط، درختی و... با دقت در هر اثری می‌توان به شکل هندسی آن اثر پی برد؛ مثلاً داستانی که راوی آن شروع به یادآوری خاطرات گذشته خود می‌کند و داستان را تا لحظه‌ای که در آن قرار دارد ادامه می‌دهد، دارای شکل دایره‌ای است؛ اثری که راوی یا به پای خواننده به پیشواز حوادث می‌رود، از شکلی خطی سود می‌برد و...

داستان غریبی است.

بله! حالا با توجه به توضیحات بالا، می‌توانی، شکل این داستان را تشخیص بدهی؟

خوب معلوم است، دایره‌ای.

آفرین! این پترن یا الگو در این داستان، چه ویژگی‌هایی دارد؟
ویژگی... شاید معنای تکرار و انحصار داشته باشد.

تقریباً. دقیق‌ترش این است: شکل دایره‌ای این داستان «دایره پی‌درپی بی‌پایان» است و نشان از تکرار ملال‌آور و روزمرگی دارد. و؟

و این که پترن دایره‌ای، بیهودگی و پوچی جریان در درون سطرها را به خوبی نشان داده است؛ این که تکرار بی‌فایده برای گذران لحظات گران‌بهای عمر، تنها کاری است که این راهزنان بلدند.

پس می‌توان با اندکی تأمل در هر متن و یافتن شکل و ساختار آن، به نوعی به زرفساخت آن اثر نقب زد.

بله؛ توجه به شکل، می‌تواند در رهیافت درست‌تر ما به درون اثر، کمک شایانی کند. ما در مواجهه با هر متن خوب و درخشان، باید در همه جوانب کار دقیق

شویم و هر نکته‌ای را اتفاقی و تصادفی ندانیم و درصدد تبیین و تفسیر

آن برآیم تا به آن لذت زیباشناسانه از متن دست یابیم.

این یک حکم است: هیچ چیزی در یک متن درخشان، تصادفی و اتفاقی نیست و از تمهیدات نویسنده محسوب می‌شود.

کاملاً

پس ویژگی داستان کوتاه دونالد اسپنس را می‌توان، شکل استثنایی آن دانست.

بله؛ آیا می‌دانی اگر این شکل پوچ‌گرا (دایره پی در پی و بی‌پایان) توسط نویسنده‌ای دیگر و به گونه‌ای متفاوت به کار رود، دیگر آن کارکرد استتیک خود را از دست خواهد داد؟

جدی می‌گویی؟ می‌شود بیش‌تر توضیح بدهی؟

ببین! این شکل، نوعی کشف است و آن که زودتر زنگ را به صدا درمی‌آورد، برنده اصلی است؛ کسان بعدی که به پیروی از او، این زنگ را به صدا درآورند، دیگر آن طنین ابتدایی را نخواهد داشت. البته این بدان معنا نیست که وقتی کسی اولین بار پترن دایره‌ای را در داستانش به کار برد، دیگر کسی حق ندارد از این شکل استفاده کند، بلکه پترن داستان فوق (دایره پی‌درپی و بی‌پایان) از شاخه‌های شکل اصلی (دایره) است و نوعی ابداع و کشف در آن نهفته است، خوب پس صاحب این شکل، کسی جز دونالد اسپنس نیست؛ اگر کسی مثلاً شکل دو دایره مجزا را به کار ببرد برای بیان زندگی زن و مردی که پس از سال‌ها زندگی به این نتیجه رسیده‌اند که مدت‌هاست از هم بیگانه‌اند، نویسنده این داستان می‌شود صاحب این دو دایره مجزا و دیگران مقلد او و... .

پس این گونه نتیجه می‌گیریم: هر شکل (Pattern)ی دارای یک

گونه اصلی با زیرشاخه‌های گوناگون است و نویسندگان با داستان‌های ابداعی خود، به تعداد این شاخه‌ها می‌افزایند.

درست است.